

موضوع: نقد و بررسی کتاب نه‌ایة الحکمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۱۳۹۸/۱۰/۳۰

جلسه: سیزدهم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«و تبیین ایضا: فساد القول بأصالة الوجود فی الواجب و أصالة الماهية فی الممكن كما قال به الدّوانی و قرّره بأن الوجود علی ما یقتضیه ذوق المتألّهین حقيقة عينية شخصية هی الواجب تعالی و تتأصل الماهیات الممكنة بنوع من الانتساب إليه فإطلاق الموجود علیه تعالی بمعنی أنه عین الوجود و علی الماهیات الممكنة بمعنی أنها منتسبة إلى الوجود الذی هو الواجب»^۱

❖ مقدمه:

در جلسه قبل مناسب به نظر رسید، که از کتاب گوهر مراد، مطالبی در مورد اصالة الماهية ذکر شود. در آن کتاب آمده بود که محققین از فلاسفه قائل به اصالت ماهیت شده‌اند و تذکر داده شد که اصالت الماهیت، مسئله پوچ و بی‌خودی نیست.

❖ بررسی سخن قاضی سعید قمی در مورد اصالة الماهية

مرحوم قاضی سعید قمی، از شخصیت‌های والایی هستند که در علوم مختلف، از جمله کلام، فلسفه، حدیث، عرفان و ورود جدی داشته‌اند، خیلی‌ها دوست دارند که ایشان را به خودشان نسبت بدهند، شرح ایشان بر توحید صدوق، مهم‌ترین تألیف ایشان می‌باشد.

مرحوم قاضی سعید قمی در کتاب کلید بهشت در مورد اصالت ماهیت، مطلب کوتاهی دارند که مناسب است در این جا مطرح کنیم.

ایشان می‌فرمایند ما با دو مفهوم بسیار بدیهی، سر و کار داریم که از همه مفاهیم روشن‌تر می‌باشند. مفهوم شیء و مفهوم وجود، که در فارسی «چیز» همان شیء و «هستی» همان وجود می‌باشد که برای همه بدیهی و آشکار است.

اما بعد بحث می‌شود که از آن دو کدام بدیهی‌تر است و در قضایای مختلف، کدام یک از این دو بر دیگری مقدم است؟

زیرا وقتی مشخص شود که کدام یک بر دیگری مقدم است، روشن می‌شود که اصالت هم از آن او می‌باشد.

عموم عقلا در قضایای مختلف، شیء (چیز) را موضوع قرار می‌دهند و بعد محمولات را و حتی وجود را بر آن حمل می‌کنند. مثلاً می‌گویند: انسان موجود است. نه این که موجود یا وجود را مقدم کنند و بعد شیء را بر آن حمل کنند. مثلاً نمی‌گویند: موجود انسان است. پس شیء بر وجود مقدم می‌شود.

عبارت ایشان در کتاب کلید بهشت این‌طور است:

«مخفی نماند که به اتفاق کافه عقلا اعم و اجلای مفهومات یعنی بدیهی‌ترین جمیع معلومات تصویری دو امرند که اظهر از آن‌ها هیچ مفهوم دیگری نیست، یکی شیء است که در لغت فارسی تعبیر از آن به چیز می‌کنند و یکی وجود است که آن را به زبان فارسی هستی می‌گویند و این دو امر را از غایت بداهت همه کس می‌دانند و هیچ کس از برای دانستن این دو معنا محتاج به معلم نیست حتی اطفال نیز در اول حال بی آن که از کسی یاد گرفته باشند معنی این دو لفظ را می‌دانند و در محاورات خود استعمال می‌کنند و همین دو معنی مبدأ هستند از برای تعلیم و تعلم اکثر امور و بلکه جمیع امور نظریه حتی این که بر ایجاب و سلب نیز مقدم هستند»^۲

این دو معنی بر همه امور نظری مقدم هستند.

«چه تصدیق این معنی بدیهی که هر شیء یا موجود است یا نه، موقوف است بر دانستن شیء و وجود»^۳.

حتی تصدیق‌های بدیهی مثل این که اجتماع ضدین محال است و یا اجتماع نقیضین محال است، همه مبتنی بر دانستن این دو مفهوم بدیهی است.

۲ - نهاية الحکمة ص ۱۱ الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتباریة الماهیة.....

۳ - کلید بهشت، ص ۱۵ فصل چهارم، فی التنبیه علی الماهیة و الوجود.....

«بر دانستن شیء و وجود یعنی چیز و هستی چیز و هیچ کس را خلافتی در این نیست تا این که احتیاج به اطناب در مقال باشد و جمیع عقلا متفق هستند در این که این دو امر مقدم هستند بر جمیع امور بدیهیه اما خلاف در این معنی واقع شده که از این دو امر کدام یک مقدمند بر آن دیگر و بعضی گفته‌اند که شیء مقدم است و بعضی گفته‌اند که وجود اظهر و اقدم است و اگر ما خواهیم تحقیق این معنی کنیم باید که اولاً ملاحظه کنیم و ببینیم که کدام یک از این دو امر اصل است و کدام یک فرع چه هر کدام که اصل باشد البته مقدم خواهد بود بر آن دیگر چرا که تقدم فرع بر اصل معقول نیست»^۴

باید بدانیم کدام اصل است و کدام فرع است، آن که اصل باشد، مقدم نیز خواهد بود. «و بدان که هرگاه ملاحظه این دو امر می‌کنیم آن امری را که در لغت فارسی و عربی تعبیر از آن به چیز و مهیة کرده‌اند به اصلیت اولی می‌یابیم»^۵ وقتی دقت کنیم، می‌بینیم آنچه اولی به اصالت است، ماهیت (چیز) می‌باشد. «چرا که همه کس می‌گویند که فلان چیز هست و فلان چیز نیست» یعنی ماهیت را مقدم می‌کنند. مثلاً می‌گویند انسان هست یا سنگ نیست. «و این قول را که متضمن اصلیت ماهیت و فرعیّت وجود است جمیع عقلا معقول می‌دانند»^۶ یعنی همه عقلا ماهیت را موضوع قرار می‌دهند و دیگر چیزها را بر او حمل می‌کنند و تقدم فرع بر اصل معقول نیست.

«و بدان که هرگاه ملاحظه این دو امر می‌کنیم آن امری را که در لغت فارسی و عربی تعبیر از آن به چیز و مهیة کرده‌اند به اصلیت اولی می‌یابیم از آن دیگر چرا که همه کس می‌گویند فلان چیز هست و فلان چیز نیست و این قول را که متضمن اصلیت مهیة و فرعیّت وجود است جمیع عقلا معقول می‌دانند و هرگز هیچ کس خلاف نکرده است صحت این قول را و معقول ندانسته است خلاف این را مثل این که گویند که فلان هستی چیز است یا نه چرا که همه کس می‌گویند که فلان چیز هست و فلان چیز نیست و این قول را که متضمن اصلیت ماهیت و فرعیّت وجود است جمیع عقلا معقول می‌دانند و هرگز هیچ کس خلاف نکرده است صحت این قول را و معقول ندانسته است خلاف این قول را مثل این که فلان هستی چیز است یا نه و هم چنان که

۴ - کلید بهشت، ص ۱۵، فصل چهارم، فی التنبیه علی الماهیة و الوجود

۵ - همان

۶ - همان

در صحت قول اول خلافی نیست در عدم صحت قول ثانی نیز شکی واقع نمی‌تواند شد کما لا یخفی و هرگاه که معلوم شد که قول اول معقول است نه قول ثانی معلوم می‌شود که شیء به اصلیت اولی است از وجود پس ثابت شد که از این دو امر شیء اصل است و وجود فرع آن و صفت آن و الا باید که قول ثانی معقول باشد چنان که مذکور شد و حال آن که معقول نیست بالاتفاق پس باید که اصلیت مهیة و شیء را باشد و هرگاه مهیة اصل باشد تقدم به حسب رتبه نیز او را خواهد بود نه وجود او را و مخفی نماند که از برای اثبات این مدعا بیانات دیگری بسیار است لکن این مختصر را همین قدر که مذکور شد کافی است چه ما در این مختصر اقل ما لابد هر چیزی را بیان می‌کنیم و از فضول طول کلام مجتنب و محترزیم و بدان که بنابر اصلیت ماهیت و فرعیت وجود است که در جمیع قضایا و اقوال خواه صادق و خواه غیر صادق ماهیت موضوع و وجود محمول واقع شده و می‌شود پس از این تقریر معلوم می‌شود که مفهوم موجود اعم از سایر مفهومات است و اصل در این مفهوم ماهیت است نه وجود چون این معنا دانسته شد اکنون شروع می‌کنیم در تقسیم این مفهوم به قسمتی که اول منقسم می‌شود به آن یعنی پیدا کنیم اقسام اولیه او را به حسب غرض خود در این مقاله بحوله و قوته»^۷

ایشان از آنچه بین عقلا مطرح است استفاده می‌کنند و می‌گویند، عقلا بما هم عقلا در همه قضایا، ماهیت را موضوع قرار می‌دهند و بعد بر او چیزی حمل می‌کنند.

الانسان موجود، القمر موجود، الحجر موجود، نمی‌گویند: الوجود انسان، هذا الوجود انسان، هذا الوجود جدار، هذا الوجود غنم. وقتی عقلا بما هم عقلا ماهیت را مقدم می‌کنند، نتیجتاً اصالت با ماهیت می‌شود، زیرا تقدم فرع بر اصل معقول نیست. این استدلال ایشان است.



بنده فقط خواستم عبارت ایشان را نیز به عرض شما رسانده باشم و الان در مقام بررسی صحت و سقم این بیان نیستم، اکنون به فرع سوم بعد از مسئله اشتراک معنوی وجود در همین کتاب نهایة الحکمة توجه کنید که گفتند بدانید در ارتباط با مسائل و قضایای مختلف، عکس الحمل مطرح است و حمل معمولی مطرح نیست.

«و ثالثاً أن المسائل فيها مسوقة على طريق عكس الحمل فقولنا الواجب موجود و الممكن موجود في معنى الوجود يكون واجبا و يكون ممكنا و قولنا الوجوب إما بالذات و إما بالغير معناه أن الموجود الواجب ينقسم إلى واجب لذاته و واجب لغيره»^٨

خودشان توجه به این مسئله دارند، اما چون اصالت را با وجود می دانند، این مسئله را نادیده می گیرند و می گویند عکس الحمل است.

لذا می گوئیم شما برای خودتان اصطلاح جعل کرده اید، و الا اگر ما باشیم و عقلا و آنچه در ذهن ها می آید، اصالت با ماهیت است. یعنی در اذهان آنچه که قبل از هر چیز مطرح است، خود ذات شیء می باشد، شما در ارتباط با کلمه وجود جعل اصطلاح کردید و گفتید وجود یعنی همان مافی الخارج، یعنی حقیقتی که در خارج محقق است.

اگر از اول مقصود از مافی الخارج، وجود باشد، که بحثی نداریم، بلکه تمام بحث همین است که ما فی الخارج چیست؟ این که وجود ما فی الخارج باشد، مصادره به مطلوب است.



❖ قول محقق دوانی و رد آن

«و تبیین أيضا فساد القول بأصالة الوجود في الواجب و أصالة الماهية في الممكن كما قال به الدواني و قرره بأن الوجود على ما يقتضيه ذوق المتألهين حقيقة عينية شخصية هي الواجب تعالی و تتأصل الماهيات الممكنة بنوع من الانتساب إليه فإطلاق الموجود عليه تعالی بمعنى أنه عين الوجود و على الماهيات الممكنة بمعنى أنها منتسبة إلى الوجود الذي هو الواجب و يرده أن الانتساب المذكور إن استوجب عروض حقيقة عينية على الماهيات كانت هي الوجود إذ ليس للماهية المتأصلة إلا حيثياتا الماهية و الوجود و إذا لم تضاف الأصالة إلى الماهية فهي للوجود و إن لم يستوجب شيئا و كانت حال الماهية قبل الانتساب و بعده سواء كان تأصلها بالانتساب انقلابا و هو محال»^٩

٨ - نهاية الحكمة ص ٦ كلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

٩ - نهاية الحكمة ص ١٢ الفصل الثاني في أصالة الوجود و اعتبارية الماهية.....

می فرمایند: محقق دوانی گفته‌اند در مورد ذات مقدس حضرت حق، اصالت با وجود است و در ممکنات اصل با ماهیت است.

می فرمایند ذوق تأله ایجاب می‌کند که بگوییم در ارتباط با حضرت حق حقیقت عینی شخصی وجودیه است ولی ممکنات به انتسابشان به خداوند متعال شایسته اطلاق وجود می‌شوند و تأصل پیدا می‌کنند.

استدلال محقق دوانی این است که ذوق متأله اقتضا می‌کند که وجود یک حقیقت عینی شخصی باشد که آن ذات مقدس حضرت حق است و ماهیات به انتسابی که به خدا پیدا می‌کنند، تحقق و تأصل پیدا می‌کنند. حقیقت شیء له الوجود نیست، حقیقت وجود است. حقیقت، همان حقیقت وجود عینی شخصی ذات مقدس حضرت حق است.

ممکنات منتسب به حضرت حق می‌شوند و این ماهیات با این انتساب تحقق و تأصل پیدا می‌کنند. ماهیات به وسیله انتساب به حضرت حق تأصل پیدا می‌کنند و نه بوسیله وجود تا اصالت با وجود باشد. لذا اصالت در ممکنات با ماهیت است.

❖ رد حرف محقق دوانی

آیا با این انتساب ماهیت به وجود حضرت حق، کاری انجام گرفته‌است، یا نه؟ اگر با این انتساب کاری انجام نگرفته است که نمی‌شود ماهیت اصیل باشد، زیرا این همان استحاله‌ای است که بطلانش واضح است و ماهیت باید به حال خودش یعنی اعتباری بودن باقی بماند و اگر با این انتساب کاری صورت گرفته است، آیا با این انتساب ماهیت به اهیت ضمیمه شده است؟ یا وجود؟ زیرا چیزی غیر از این دو نداریم و شیء خارجی دو حیثیت بیشتر ندارد.

اگر ماهیت به ماهیت ضمیمه شده است که نمی‌تواند چیز اعتباری با ضمیمه شدنش به اعتباری دیگر کاری کند تا او اصیل شود زیرا صفر بعلاوه صفر، همان صفر می‌شود، و اگر وجود به آن ضمیمه شده است، پس آن چیز که سبب شده است ماهیت اصیل بشود، اصالت از آن او است، یعنی وجود، زیرا تا قبل از ضمیمه شدن وجود، ماهیت اعتباری بود و با ضمیمه شدن وجود اصیل گشت، پس اصالت با وجود است، و حرف ما هم همین است که ماهیت به عرض وجود تأصل پیدا کرده است.

شیء خارجی دو حیثیت بیشتر ندارد، حیثیت ماهیت و حیثیت وجود، وقتی که حیثیت وجود در این انتساب کاری صورت داده است پس اصالت هم با او است.

این چنین قول محقق دوانی رد شد و قول اصالت الماهیت را هم که قبلاً رد کردند، پس آنچه باقی می‌ماند، اصالت الوجود است.

❖ خلاصه بحث:

بررسی سخن قاضی سعید قمی در مورد اصالة الماهية:

ایشان از آنچه بین عقلا مطرح است استفاده می کنند و می گویند، عقلا بما هم عقلا در همه قضایا، ماهیت را موضوع قرار می دهند و بعد بر او چیزی حمل می کنند. الانسان موجود، القمر موجود، الحجر موجود، نمی گویند: الوجود انسان، هذا الوجود انسان، هذا الوجود جدار، هذا الوجود غنم. وقتی عقلا بما هم عقلا ماهیت را مقدم می کنند، نتیجتاً اصالت با ماهیت می شود، زیرا تقدم فرع بر اصل معقول نیست. این استدلال ایشان است.

اما در ادامه عبارت کتاب به قول محقق دوانی می رسیم، محقق دوانی می گوید، در مورد ذات مقدس حضرت حق اصالت با وجود است و در ممکنات اصل با ماهیت است. ایشان می فرمایند ذوق تاله ایجاب می کند که بگوییم در ارتباط با حضرت حق حقیقت عینیه شخصی وجودیه است ولی ممکنات به انتسابشان به خداوند متعال شایسته اطلاق وجود می شوند و تأصل پیدا می کنند.

جواب: با این انتساب چه کاری صورت گرفت؟

اگر کاری صورت نگرفته است که ماهیت به همان حالت اعتباری بودن باقی می ماند، اگر کاری صورت گرفته است، با ماهیت صورت گرفته است یا با وجود؟ زیرا غیر از این دو که چیزی نداریم، اگر با ماهیت بوده است، باز هم نمی تواند اصیل بشود زیرا ضمیمه اعتباری به اعتباری، نمی تواند اصیل تشکیل دهد، و اگر با وجود بوده است که ثبت المطلوب زیرا ماهیت به وسیله وجود تأصل پیدا کرده است و این همان قول اصالت وجود است.

👈 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر (عج)

